



پیغام عشق

قسمت پانصد و چهل





خانم بہار



خلاصه شرح غزل ۲۸۰۸ دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۹۲ گنج حضور

گرچه در مستی خسی را تو مراعاتی کنی
وآنکه نفی محض باشد، گرچه اثباتی کنی

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۰۸

ای انسان، اگرچه وقتی به‌عنوان هشیاری وارد این جهان می‌شوی مست زندگی و شاد بوده و مشغول بازی با همانیدگی‌ها و چیزهای این جهانی هستی اما ناهشیاران در حال همانیده شدن، ساختن من‌ذهنی و خس شدن هستی یعنی تو به‌عنوان هشیاری در حال تبدیل شدن به جسم هستی و هر لحظه خس من‌ذهنی را مورد لطف قرار داده و آن را با مقاومت، قضاوت، ستیزه، مقایسه، حسادت، ملامت، برتری نسبت به دیگران و... بزرگ می‌کنی و این کار نفی محض، انکار خداست. هرچه همانیدگی‌ها در مرکزت بیشتر می‌شوند، تو عملاً خدا یا زندگی را نفی کرده و از جنس جسم و نازندگی می‌شوی در حالی که این نفی محض و انکار خدا را اثبات وجود او دانسته و باوجود من‌ذهنی ادعا می‌کنی که به خدا زنده‌ای و از جنس خدا هستی.

البته در این حالت تنها می‌توانی با فضاگشایی در اطراف اتفاقات و با تسلیم، دوباره هشیارانه از جنس خدا شوی و با حضور ناظر ذهنت را تماشا کنی؛ این نفی واقعی است.

آنکه او ردّ دل‌ست از بد درونی‌های خویش
گر نفاقی پیشش آری، یا که طاماتی کنی

–مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۰۸

–ردّ دل: مردود دل، رانده‌ی دل، ردّ درگاه خدا

–طامات: سخنان گزافه بر زبان آوردن، ادعای انجام کارهای خارق‌العاده کردن

آن کسی که مرکزش جسم، پُر از همانیدگی و درد است خداوند را نفی و رد می‌کند. و تو در من‌ذهنی دائماً نفاق و دورویی می‌کنی یعنی مرکزت از جنس جسم و همانیدگی بوده و درحالی که هیچ خداگونگی و خردزندگی در مرکزت وجود ندارد، ادعا می‌کنی به خدا وصل هستی و یا اینکه با من‌ذهنی گزافه می‌گویی، به خرافات رو آورده و ادعا می‌کنی قدرت معنوی خارق‌العاده داری و می‌توانی به دیگران کمک کنی.

ور تو خود را از بد او کور و کر سازی دمی
مدح سر زشت او، یا ترک زلاتی کنی

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۰۸
-زلات: جمع زلت، لغزشها، خطاها

و اگر تو چشم عدم بین و گوش عدم شنوی خود را با همانیدگی های مرکزت ببندی و کارها، ضررها و بدی های من ذهنی ات را نبینی که چگونه تو را از خرد ایزدی و شادی اصیل زندگی محروم می کند و تو سر زشت و خاصیت های من ذهنی مثل خشم، رنجش، کینه، انتقام را تحسین کنی و آنها را نشانه قدرت بدانی و یا اینکه لغزش های خود را پیدا کرده و آنها را ترک کنی اما با صورت و شکل دیگری از باورها، رفتارها و همانیدگی های من ذهنی جایگزین نمایی، [در این صورت...ادامه در بیت بعدی]

آن تکلف چند باشد، آخر آن زشتی او
بر سر آید تا تو بگریزی و هیهاتی کنی

–مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۰۸

–هیّهات: افسوس، افسوس خوردن

–تکلف: کار با من ذهنی که با مشقت، رنج، سختی و ریا و ظاهرسازی همراه باشد.

چه قدر می خواهی در من ذهنی با بی حوصلگی و بی میلی از روی اجبار و ریا و گرفتن تایید و توجه کارهای بیهوده انجام داده، عبادت و احسان کنی و رنج و مشقت بکشی؟
زشتی کارهای من ذهنی و فکرهایش بالاخره اتفاق خواهد افتاد تا تو زشتی فکر و عمل براساس خاصیت های من ذهنی ات را ببینی و از آن دور شوی؛ همانیدگی هایت را بشناسی، متاسف شده و دور بیندازی. [هر کار من ذهنی تکلف است یعنی کار بی مزد و بیگاری ست، چراکه درد خواهد داشت].

او به صحبت‌ها نشاید، دور دارش ای حکیم
جز که در رنجش، قضا گو، دفع حاجاتی کنی

–مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۰۸
–نشاید: شایسته نیست

ای دانشمند، ای کسی که فضا را می‌گشایی و با خرد فضای گشوده‌شده می‌بینی این خَس، من‌ذهنی خودت و دیگران شایسته هم‌نشینی نیست.

به صورت حضور ناظر نگاه کن و او را از خودت دور کن؛ اجازه نده به جای تو فکر و عمل کند و به تو ضرر بزند و مرکزت را از جنس درد و جسم نماید. تو فقط باید او را در رنج، درد هشیارانه نگه‌داری و نیازهایش، مثل ایجاد درد، مقاومت، قضاوت، رنجش، خشم، حرص، دروغ، غیبت و... را برآورده نکنی و در این حالت که فضای درونت گشوده می‌شود به قضا، اراده خداوند بگو که حاجات و نیازهای من‌ذهنی‌ام را دفع کن و نیازهای اصلی‌ام، شادی بی‌سبب، حس‌امنیت، خرد، قدرت و هدایتت را نشانم بده.

مر مناجات تو را با او نباشد همدم او
جز برای حاجتش با حق مناجاتی کنی

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۰۸

وقتی تو فضا را می‌گشایی و با خدا مناجات کرده و فقط و فقط عدم شدن مرکزت را از خدا می‌خواهی؛ من ذهنی همدم تو نمی‌شود. مگر این که براساس من‌ذهنی یک خدای ذهنی تجسم کرده و نیازهای من‌ذهنی، زیاد شدن همانیدگی‌های مرکزت را بخواهی و با او مناجات کرده و کاری بیهوده انجام دهی.

آن مراعات تو، او را در غلطها افکند
پس مُلازم گردد او، وز غصه ویلاتی کنی

–مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۰۸

–مُلازم: همراه، کسی که همیشه همراه کس دیگر باشد.

–ویلات: اظهار تاسف کردن، در اینجا آرزوی مرگ کردن به خاطر دردهای من ذهنی

وقتی من ذهنی را مراعات می کنی، همچنان به حرفهایش گوش کرده و به خواستههایش توجه می کنی یعنی می رنجی، مقاومت و قضاوت می کنی، خشمگین شده و واکنش نشان می دهی، آن مراعات تو او را به اشتباه می اندازد؛ بنابراین من ذهنی تو را رها نکرده و فکر می کند که باید همراه تو باشد و اگر من ذهنی همراه دائمی ات شود، مرتب خرابکاری کرده و به چهار بُعدت ضرر می زند و بالاخره تو به یکجایی خواهی رسید که از شدت غصه و درد آرزوی مرگ کنی.

آن طرب بگذشت، او در پیش چون قولنج ماند
تا گریزی از وثاق و یا که حیلاتی کنی

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۰۸

-قولنج: درد ناحیه شکم

-وثاق: اطاق، خانه، ذهن و قید و بندهای همانیدگی‌های آن

-حیلات: چاره اندیشی کردن، حيله به کار بردن

آن طرب و شادی اولیه زندگی یا خوشی‌هایی موقتی که من ذهنی از زیاد شدن همانیدگی‌ها و تایید و توجه از دیگران می‌گیرد تمام شد و من ذهنی با انسان مثل دل‌درد ماند تا زمانی که تو به‌عنوان هشپاری با فضاگشایی، شناسایی همانیدگی‌ها و انداختن آن‌ها از این اطاق ذهن بگریزی و یا اینکه که چاره دیگری بیندیشی و فکری برای رهایی خودت کنی.

[گریختن از من ذهنی، به‌وسیله خود شما از درون صورت خواهد گرفت. هیچ کس از بیرون نمی‌تواند به شما کمک کند. آیا حاضرید به‌طور کامل و جدی خودتان را در معرض آموزش‌های مولانا و برنامه گنج حضور قرار داده و از اطاق ذهن بگریزید؟ اگر چاره‌ای نیندیشید من ذهنی مثل دل‌درد برای همیشه با شما خواهد بود و شما را رها نخواهد کرد.]

آن کسی را باش، کاو در گاه رنج و خرمی
هست همچون جنت و چون حور کش هاتی کنی

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۰۸

-هات کردن: عشق دادن و عشق گرفتن، عیش و شادی کردن

ای انسان، در این لحظه فضا را در اطراف اتفاقات بگشا و برای کسی باش که در موقع رنج و خرمی، چالش زندگی، بد و خوب بودن اتفاقات مثل بهشت است و او در پذیرش کامل می‌باشد. یعنی تو در این لحظه از جنس زندگی و فضای گشوده‌شده باش و مثل حور با خدا یکی شده، خودت را به‌عنوان هشیاری قائم به ذات شناسایی کن و از آن فضای گشوده‌شده عشق، زیبایی، برکات زندگی را بگیر و در جهان پخش کن؛ چراکه فضای بازشده درون بهشت، یگانگی با اصل خود و تبدیل شدن به خدا و برخورداری از فراوانی زندگی است.

از هواخواهان آن مَخْدوم شمس‌الدین بود
شاید او را گر پرستی یا که چون لاتی کنی

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۰۸
-مخدوم: کسی که به او خدمت کنند، خداوند
-لات: در اینجا به معنی بت است، نام آن بتی است که طایفه‌ی ثقیف آن را می‌پرستیدند. در اینجا صرفاً به معنی معشوق است.
-شاید: شایسته است.

اگر در اطرافت کسی از طرفداران شمس تبریزی و انسان زنده‌شده به خدا بود و دلت را به زندگی مرتعش می‌کرد شایسته است که او را معشوق خود بدانی و با او دوستی کنی.

ور نه بگریز از دگر کس تا به تبریز صفا
تا شوی مست از جمال و ذوق و حالاتی کنی

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۰۸
-حالات کردن: حالات پر از شادی حضور را تجربه کردن، ذوق کردن.

اگر چنین کسی پیدا نشد که از جنس شمس تبریزی باشد در این صورت از من‌های ذهنی به تبریز نابی، فضای یکتایی درونت فرار کن و با آنها دوست نباش؛ یعنی اگر نتوانستی انسانی را پیدا کنی که به زندگی زنده باشد، در این صورت فضا را باز کن تا در درون از جمال خداوند مست شده و ذوق آفرینندگی به تو دست دهد و حالت‌های پر از شادی حضور و یکی شدن با خداوند برای تو پیش آید.

با تشکر:
بهار



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۹۲ گنج حضور، بخش اول

در سر خود پیچ لیک، هست شما را دو سر
این سر خاک از زمین وان سر پاک از سماست

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۶۴

ای انسان، تو باید حول محور سر خودت یعنی مرکز عدم پیچی، ولی تو در حال حاضر دو سر داری؛ سر من ذهنی و سر زندگی. این سر خاک، یعنی سر من ذهنی تو از زمین، از همانیدگی با چیزهای این جهانی تشکیل شده، ولی آن سر زندگی تو از آسمان فضای گشوده شده به دست آمده است.

ای بس سرهای پاک، ریخته در پای خاک
تا تو بدانی که سر زان سر دیگر به پاست

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۶۴

ای بسا سرهایی، انسان‌هایی، که موقع آمدن به این جهان مرکزشان پاک بوده ولی با پیچیدن حول عقل و سر من ذهنی و فکر و عمل کردن براساس آن، بر خاک ریخته، پژمرده، مریض و متلاشی شده و به سر اصلی، سر زندگی زنده نشدند. تا تو متوجه شوی که سر دیگری وجود دارد و آن سر زندگی ست. [یعنی خرد خداوند می تواند خرد شما باشد، اگر شما عقل من ذهنی را رها کنید.]

آن سر اصلی نهان، وان سر فرعی عیان
دانکه پس این جهان عالم بی منتهاست

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۶۴

آن سر اصلی، سر زندگی، پنهان و آن سر من ذهنی آشکار است.
ولی بدان، که در پشت پرده فکر بعداز فکر، عالم بی نهایت، خداست. اگر بتوانی این لحظه با بی اهمیت دانستن
چیزهایی که به مرکزت آمده و سبب فکر و عمل تو با من ذهنی می شود سرعت فکرهای همانیده را کم کرده،
مرکزت را عدم کنی، از جنس خدا شده و می توانی به خرد او دسترسی داشته باشی.

تو به هر صورت که آیی بیستی
که، منم این، والله آن تو نیستی

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۴

تو به هر صورتی که تصویر ذهنی‌ات، نشان می‌دهد و از طریق دید همانیدگی‌ها و پریدن از فکری به فکر دیگر بیایی، بایستی و بگویی که هویت حقیقی من همین من‌ذهنی است و به مردم همان تصویر ذهنی بزک شده را ارائه کنی، من به تو می‌گویم: «به خدا قسم این من‌ذهنی تو نیستی.»

یک زمان تنها بمانی تو ز خلق
در غم و اندیشه مانی تا به خلق

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۵

زیرا زمانی که تو به عنوان من ذهنی، از نگاه خلاق دور و تنها بمانی و مردم دیگر سراغ تو را نگیرند و نتوانی از آنها انرژی مسموم تایید و توجه بگیری و نیاز من ذهنی ات برطرف نشود، تحمل نکرده و تا گلویت در غم و اندیشه‌های بد فروخواهی رفت، یعنی اندوه سراسر وجود تو را فرامی‌گیرد؛ در حالی که کسی که به حضور زنده است در سکوت و تنهایی از آرامش خدایی برخوردار است و به مردم احتیاج ندارد.

این تو کی باشی؟ که تو آن اَوْحَدی
که خوش و زیبا و سرمستِ خودی

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۶

چگونه ممکن است که این من ذهنی که براساس همانیدگی‌ها ایجاد کرده‌ای، هویت حقیقی تو باشد؟ بلکه حقیقتِ وجودی تو آن ذات یکتایی، آسمان بی‌نهایت گشوده‌شده است که دائماً با خود، خوش و زیبا و سرمست است و همه این‌ها را ذاتاً، خودش دارد و از جهان بیرون و مخلوقات نمی‌گیرد.

راههای مختلف، آسان شدست
هریکی را ملّتی، چون جان شدست

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۸۳

هریک از راههای ذهنی و مذاهب مختلف برای دسته‌ای از مردم آسان شده است و هر گروه و ملّتی، مذهب، مرام و فکرهای همانیده خود را، همچون جان، عزیز می‌شمرند چراکه در مرکزشان است. [مولانا آشکارا به آیه ۳۲ سوره روم اشاره می‌کند و می‌گوید شما نمی‌توانید با باورهای مذهبی همانیده شده و به خاطر باورهای مختلف مذهبی و طرز عبادت کردن از همدیگر جدا شوید.]

قرآن کریم، سوره روم (۳۰)، آیه ۳۲

«مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»

«از آنان مباشید که [با همانیده شدن] دین خود را پاره پاره کردند [از یک دین چندین مذهب درآوردند] و فرقه فرقه شدند و هر فرقه‌ای [هر مذهبی] به هر چه داشت [هر باور شخصی و همانیده‌ای] دلخوش بود. [و مذهب‌های دیگر را کافر می‌دانست.]» [خداوند می‌گوید: باورها، فکرها و چیزها را در مرکزتان نگذارید زیرا در این صورت فرقه فرقه خواهید شد و به آن همانیدگی‌ها و باورها دلخوش کرده و آن‌ها را دین خود تصور خواهید کرد، در حالی که دین‌تان من هستم پس مرکزتان را با فضاگشایی عدم کنید.]

گر میسر کردنِ حق، ره بُدی
هر جهود و گبر ازو آگه بُدی

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۸۴

اگر چنین مقرر می‌شد که راه حقیقت، دسترسی به خرد ایزدی و آسان شدن زندگی با مرکز همانیده و بدون فضاگشایی، کشیدن درد هشیارانه و مرکز عدم، برای همگان آسان بود در این صورت هر کافری، یعنی هر من‌ذهنی، نیز از آن راه آگاه می‌شد درحالی که میان انسان فضاگشا و من‌ذهنی تفاوت بسیار است.

در یکی گفته میسر آن بود
که حیاتِ دل، غذایِ جان بود

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۸۵

در یکی دیگر از بندها گفته است آنچه خدا میسر ساخته آن است که حیات دل، یعنی فضای گشوده شده، غذای جان گردد و هشیاری از آن تغذیه کند؛ بنابراین اگر فضا را باز نکرده و مرکز را عدم نکنیم خرد ایزدی و آسان شدن زندگی نصیب ما نخواهد شد.

هر چه ذوقِ طبع باشد چون گذشت
بر نه آرد همچو شوره، ریع و کشت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۸۶
-ریع: بالیدن، نمو کردن

هر کاری که انسان با ذوق و خوشی من‌ذهنی و در جهت زیاد کردن همانیدگی‌ها انجام دهد، با گذشت زمان حاصلی جز زیان به بار نمی‌آورد مانند کشت بذر در زمین شوره‌زار که چیزی در آن رشد نمی‌کند.

جُزِ پشیمانی نباشد رِیعِ او
جز خَسارتِ پیشِ ناردِ بیعِ او

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۸۷

در واقع رفتن به دنبال خواسته‌های من‌ذهنی جز پشیمانی حاصلی ندارد و از خرید و فروش و تجارت با من‌ذهنی چیزی جز خسارت و درد به دست نمی‌آید. یعنی هر فکر و عملی که شما بر اساس همانیدگی‌ها و هیجانات آن مثل ترس، خشم، توقع، رنجش، تأسف، احساس گناه، نگرانی، حرص، و... می‌کنید در این صورت هم به خودتان و هم به دیگران آسیب خواهید زد.

آن میسر نبود اندر عاقبت
نام او باشد معسر، عاقبت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۸۸
-میسر: آسان، هر امر آسان شده.
-معسر: دشوار، هر امر دشوار شده.

هر فکر و عملی که بر حسب من ذهنی و همانیدگی‌ها انجام گیرد مثل غیبت، قضاوت، حسادت، انتقاد و ضرر زدن به دیگران گرچه ابتدا آسان و خوشایند است ولی سرانجام پشیمانی به بار می‌آورد زیرا فکر و عمل کردن بر اساس من ذهنی مصلحت و سعادت کسی که خدا را از مرکزش برداشته و جسم را گذاشته، تباه می‌کند.

قرآن کریم، سوره لیل (۹۲)، آیه ۱۰

«فَسَنِيْرُهُ لِّلْعُسْرِيْ»

او [کسی که دینش را تکه تکه کرده، خدا را از مرکزش برداشته و جسم را گذاشته است] را برای دوزخ آماده می‌سازیم.

تو مُعَسِّر از مُیَسِّر بازدان
عاقبت بنگر جمالِ این و آن

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۸۹

تو باید آن کاری که حقیقتاً دشوار است را از آن کاری که حقیقتاً آسان است تشخیص بدهی و سرانجام و نتیجه هر دو کار را ببینی. کاری که براساس تسلیم و فضای گشوده شده انجام می شود زندگی را آسان و دلنشین می کند ولی کاری که برحسب من ذهنی، مقاومت و قضاوت انجام می شود زندگی را سخت و مشکل می کند.

در یکی گفته که اُستادی طلب
عاقبت‌بینی، نیابی در حَسَب

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۹۰
–حَسَب: بزرگی مرد از روی نَسَب، و ارتباطی که فکر و ذهن برقرار می‌کند، نه آن بزرگی که از طریق زنده شدن به حضور برقرار می‌شود.

در گفتار دیگری آمده که در راه معنویت باید یک مرشد و استادی داشته باشی، زیرا تشخیص عاقبت خوب و بد از عهده من‌ذهنی به تنهایی خارج است. و اگر من‌ذهنی را نگه داشته و عاقبت‌بینی را براساس ارتباطات ذهنی با خدا، موقعیت خانوادگی و اصل و نسب‌های اجتماعی در نظر بگیری در این صورت به‌عنوان هشجاری متوجه نخواهی شد که بعد از آمدن به این جهان من‌ذهنی درست کرده‌ای و عاقبت باید فضا را باز کرده و به بی‌نهایت خدا زنده شوی.

عاقبت دیدند هر گون ملّتی
لاجرم گشتند اسیر زلّتی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۹۱
-زلّت: لغزش

ملت‌ها و جوامع پیشین که در من‌ذهنی، مذاهب، باورهای همانیده و گونه‌های خاصی داشتند و عاقبت خود را به صورت فکر و یک تصویر ذهنی می‌دیدند، نه زنده شدن به بی‌نهایت خدا؛ در نهایت کار خود دریافتند که بدون راهبر و استاد به گمراهی و لغزش دچار خواهند شد.

عاقبت دیدن نباشد دست‌باف
ورنه کی بودی ز دین‌ها اختلاف؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۹۲
-دست‌باف: بافته‌ی دست، مجازاً مفت و سهل و آسان

عاقبت‌بینی یعنی تسلیم، فضاگشایی، نفی همانیدگی‌ها، عدم کردن مرکز، گذاشتن تمرکز روی خود و زنده شدن به بی‌نهایت خدا کار آسانی نیست که از عهده هر انسان من‌ذهنی که باورها را در مرکزش گذاشته و با آن‌ها همانیده شده است، برآید. اگر عاقبت‌بینی و زنده شدن به خدا آسان بود کی میان دین‌ها و مذاهب این قدر اختلاف رخ می‌داد.

قسمتش گاهی نه، و حرصش چو کوه
وجه نه، و کرده تحصیلِ وجوه

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۶۵

نصیب و قسمت او در من ذهنی حتی به اندازه گاهی نیست و زندگی اش کیفیتی ندارد اما حرصش به اندازه کوه است؛ او هیچ صورت خداگونه‌ای، حضور، فضاگشایی و ابرویی در نزد خداوند ندارد اما تصویر ذهنی اش در میان مردم محترم بوده و همانیدگی‌های زیادی را در مرکزش جمع کرده است.

ای میسّر کرده ما را در جهان
سُخره و بیگار، ما را وارّهان

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۶۶

ای کسی که کارهای سخت و دشوار را در جهان برای ما سهل و آسان کرده‌ای، ما را از همانیدگی‌ها و چیزهای این جهانی که مرکزمان را تسخیر کرده و سبب کارهای بی‌مزد و بی‌فایده من‌ذهنی شده است، نجات بده.

طعمه بنموده به ما، وآن بوده شست
آنچنان بنما به ما آن را که هست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۶۷
-شست: قلاب ماهیگیری.

آنچه به نظر ما شکار می نماید یعنی خیال می کنیم به طعمه‌ای دست پیدا کرده‌ایم درواقع دام است؛ چراکه ما با دیدن ذهنی و عینک همانیدگی‌ها دیده‌ایم؛ درحالی که این تله بوده و هشیاری ما به دام آن افتاده است. خداوندا، همانیدگی‌ها و چیزهای این جهان را آن طور که هست به ما نشان بده تا بفهمیم در من ذهنی و همانیدگی‌ها زندگی نیست.

حدیث

«اللَّهُمَّ ارِنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ.»

«خداوندا پدیده‌ها [اتفاق این لحظه] را آنگونه که هستند به ما بنما.» [ما باید با تسلیم و فضاگشایی خود را به قضا و کُن فکان سپرده و عدم را به مرکزمان بیاوریم و با مقاومت و قضاوت براساس چیزهایی که من ذهنی نشان می‌دهد فکر و عمل نکنیم.]

همره غم باش، با وحشت بساز
می طلب در مرگِ خود عمرِ دراز

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۵

با دردِ هشیارانه همراه شو، با وحشت و تهدیدهای من‌ذهنی که می‌گوید اگر خرافات و عادت‌های قدیمی را کنار
بگذاری بدبخت می‌شوی، بساز.
در مرگ من‌ذهنی‌ات جست‌وجوی عمرِ دراز و جاودانه را طلب کن. یعنی بگذار من‌ذهنی‌ات بمیرد.

از خدا غیر خدا را خواستن
ظَنِّ افزونی ست و، گُلّی کاستن

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

از خداوند غیر از خالی کردن مرکز از همانیدگی‌ها و زنده شدن به او یعنی با من ذهنی دعا کردن و چیزهای ذهنی و همانیدگی‌ها را خواستن، فقط خیال و توهم به دست آوردن زندگی و طلب کردن سود یا همانیدگی بیشتر است، اما درواقع از دست دادن کل زندگی و ایجاد درد بیشتر است و سبب می‌شود که هیچ موقع مرکز ما عدم نشده و از زنده شدن به خدا محروم شویم.

خود اوست جمله طالب و ما همچو سایه‌ها
ای گفت‌وگوی ما همگی گفت‌وگوی دوست

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۴۲

ما با صفر کردن مقاومت و قضاوت و کوچک کردن من‌ذهنی متوجه می‌شویم که طالب، (جوینده) خداوند است و ما به‌عنوان من‌ذهنی فقط سایه‌ای هستیم که اصل نیست. ای کاش گفت‌وگوی ما به‌عنوان سایه، من‌ذهنی، قطع شده و فقط دوست، خدا، از طریق ما حرف بزند.

با تشکر:
لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

